هو العلیم

تبیین معنای میزان در روز قیامت

مناقب اهل‌بیت ـ مجلس چهارم

بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيمِ

بسم اللهِ الرّحمن الرّحيم

وَ صلّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرين

وَ لَعنَةُ اللهِ عَلَى أعدائِهِم أجمَعين

﴿فَأَمَّا مَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ * فَهُوَ فِي عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ * وَأَمَّا مَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ * فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٞ * وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا هِيَهۡ * نَارٌ حَامِيَةُۢ﴾.[1]

«آن کسانی که موازین آنها سنگین است * آنها در عیشی به سر می‌برند که آن عیش برای آنها پسندیده است، گوارا و مورد رضایت و طیب خاطر آنهاست * و امّا آن کسانی که میزان‌هایشان سبک است * پس جای آنها و اصل آنها هاویه است * ای پیغمبر! می‌دانی هاویه چیست * آتشی که داغش کرده‌اند، آتشی که افروخته‌اند، آتش افروزان جایگاه آنها و اصل آنها است.»

در اینکه روز قیامت برای انسان میزانی نصب می‌شود، آیاتی از قرآن مجید ذکر کردیم که صراحت دارد که یکی از مواقفی که انسان در پیش دارد، میزان است؛ و روایاتی هم در این باب وارد شده بود که مقداری از آن را بیان کردیم؛ و معنی میزان را هم بیان کردیم.

کلام شیخ طبرسی در معنای وزن و میزان

علما و بزرگان و مفسّرین در معنی میزان، اختلافاتی دارند که میزان چیست؟ و ترازوی عمل انسان چگونه نصب می‌شود؟ مرحوم شیخ طبَرسی ـرحمة اللهِ علیهـ در تفسیر این آیهٔ شریفه که: ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّۚ﴾،[2] فرموده است که: در اینجا احتمالاتی و اقوالی است که یکی از آنها این است که: در آن میزان، «وزن» عبارت است از عدل؛ «وَ أنَّه لا ظُلْمَ فیها عَلی أحدٍ؛ در روز قیامت خداوند به کسی ظلم نمی‌کند.» و میزانی که برای انسان نصب می‌شود میزان عدل است. کما اینکه در آن آیهٔ شریفه داشتیم:

﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَا

[1] سوره قارعه (۱۰۱) آیات ٦ ـ ۱۱.

[2] سوره أعراف (۷) آیه ۸.

وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ﴾.[1]

«ما میزان‌های قسط و عدل را در روز قیامت برپا می‌داریم و برای مردم موازین عدل نصب می‌کنیم؛ و اگر کسی به اندازهٔ سنگینی یک حبّهٔ فلفل عملی انجام داده باشد، می‌آوریم. و ما یک حسابگر کافی و خوبی هستیم!»

چون در آیه دارد: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ﴾، پس معلوم می‌شود در اینجا که می‌فرماید: ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ﴾[2]، حق همان معنی قسط را دارد؛ کما اینکه در بعضی از روایات هم وارد شده است که مراد از میزان، میزانِ عدل است.

البتّه معنی عدل با معنی حق یک تفاوتی دارد. عدل یعنی انسان چیزی را با چیزی برابری می‌کند و در آن چیز نه زیادی و نه کمی است، بلکه مساوات من‌جمیع‌الجهات است و هیچ جنبهٔ افراط و تفریط در آن نیست؛ این معنی عدل است. امّا حق یعنی عین واقعیّت و عین تحقّق. و شاید معنای حق از عدل قدری لطیف‌تر و [دقیق‌تر] باشد؛ چون عین تحقّق است دیگر! عدل در مرتبهٔ ثانی است که انسان باید او را با حق، اندازه‌گیری کند و ببیند کدام زیاد است و کدام کم، و آن‌وقت معنی عدل صادق است؛ ولی حق عین واقعیّت و عین تحقّق است.

پس شیخ طبرسی در تفسیر این آیه: ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ﴾، فرموده است که: بعضی‌ها به عدل معنا کرده‌اند که: در آن روز میزانِ عدل برای انسان اقامه می‌شود. این یک احتمال که البتّه در این شب‌ها روایتی هم دربارهٔ آن داشتیم.

یک احتمال این است که اصلاً خداوند در روز قیامت ترازویی نصب می‌کند و در این ترازو اعمال را می‌کشند و وزن می‌کنند، و آن ترازو هم دو کفّه دارد؛ عین این ترازوهایی که در دنیا موجود است، در آنجا ترازویی نصب می‌کنند و اعمال را توزین می‌کنند. این احتمال را عبداللَه بن عبّاس و حسن بصری داده است؛ و جُبائیّه هم همین احتمال را پسندیده است، بعد اختلاف کرده‌اند که حالا ترازویی که به این قِسم نصب می‌شود و دو کفّه هم دارد، در این کفّه‌ها چه می‌ریزند که وزن کنند؟ چون اعمالی که انسان انجام داده است که عَرَض بوده و از بین رفته است، و موجودیّت خود انسان در روز قیامت هست؛ پس آنچه را که می‌خواهند در این ترازوها بریزند و وزن کنند چیست؟ اینها گفته‌اند که: چون اعمال از بین رفته است ولی صحیفهٔ عمل که موجود است ـ نامهٔ عمل، آن نامه‌هایی که عمل انسان را در او ثبت و ضبط کرده‌اند ـ، آنها را می‌ریزند در آن کفّه‌ها و وزن می‌کنند. بعضی این‌طور گفته‌اند.

---

[1] سوره أنبیاء (۲۱) آیه ٤٧.

[2] *الله شناسی*، ج ۲، ص ۷: «میزان سنجش در آن روز، حقّ می‌باشد.»

و بعضی گفته‌اند: برای حسناتی که انسان در دنیا انجام داده است علاماتی ظاهر می‌شود، و برای سیّئات علاماتی ظاهر می‌شود؛ آن علامات را می‌ریزند در این کفّه‌ها و وزن می‌کنند تا همهٔ مردم ببینند.

بعضی گفته‌اند: اعمال حسنه‌ای که انسان انجام داده است در آنجا یک صورت نیکی پیدا می‌کند، و اعمال زشت صورت‌های قبیح و منکری پیدا می‌کند؛ آن صورت‌ها را می‌ریزند در این کفّه‌ها و وزن می‌کنند. بعضی گفته‌اند: خود مؤمن و کافر را می‌اندازند در اینها وزن می‌کنند. اشکال می‌شود: خُب بعضی‌ها شاید چاق‌تر باشند و سنگین‌تر باشند، آن‌وقت اینجا نامهٔ عمل باید خیلی سنگین شود! گفته‌اند: نه! خود مؤمن و کافر را که می‌اندازند آنجا و وزن می‌کنند، امّا وزنی که از مؤمن در آنجا گرفته می‌شود غیر از سنگینی‌ای است که اینجا دارد؛ آنجا وزن مؤمن و کافر به حساب آن عالم ملکوت است، کافر را در آنجا می‌آورند و سنگینی‌اش به‌اندازهٔ یک حبّه است، به این کوچکی است! و مؤمن واقعی که در دنیا مریض و لاغر بوده است، او را در آنجا می‌آورند و به‌اندازه‌ای بزرگ است که مثلاً به اندازهٔ کوه ابوقبیس، این‌قدر عظمت دارد! این‌طور اینها را وزن می‌کنند.[1]

تفسیر معنای میزان توسّط آیات قرآن

و هم‌چنین احتمالات دیگری هم در اینجا داده شده است؛ همهٔ اینها احتمال از پیشِ خود است. از قِسمی که ما دیشب آیات را بیان کردیم، به‌خوبی روشن شد که اصلاً میزان یعنی چه و چه‌قسم وزن می‌کنند. همهٔ آن مطالب از آیات استفاده شد، یعنی آیات را برداشتیم و به همدیگر زدیم و آن نتیجه را گرفتیم؛ چون «إنَّ القُرآنَ یُفَسِّر بَعضُهُ بَعضًا[2]؛ خود قرآن بعضی از جملاتش، جملات دیگرش را تفسیر می‌کند.»[3]

یک آیه داریم ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ﴾؛ «ما در آنجا موازین قسط را سرپا می‌کنیم.» یک جا داریم ﴿وَٱلۡوَزۡنُ يَوۡمَئِذٍ ٱلۡحَقُّ﴾؛ «وزن در آنجا حق است.» یعنی حق دارای وزن است؛ باطل وزن ندارد. در آن آیات که عنوان ثقل و خفّت آمده است: ﴿فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ﴾،[4] ﴿وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ﴾،[5] در مقابل ثقل، سبکیِ میزان است. مؤمنین میزانشان سنگین است و کافرین سبک. هیچ‌جا نداریم که مؤمنین میزان حسناتشان سنگین است

---

[1] *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ٤، ص ٦١٦؛ *جوامع الجامع*، ج ١، ص ٤٢٧.

[2] جهت اطلاع بیشتر بر این قاعدهٔ مهمّ تفسیری رجوع شود به *المیزان*، ج ٣، ص ٣٦؛ ج ٥، ص ١٢٦؛ *مشرق الشّمسین و اکسیر السّعادتین*، شیخ بهائی، ص ٣٩٣.

[3] *التوحید*، شیخ صدوق، ص ٢٥٥:
«فقال علی بن أبی‌طالب علیه السّلام: "إن کتاب الله لَیُصَدِّقُ بَعضُه بَعضًا و لا یُکَذِّبُ بَعضُه بَعضًا."»
ترجمه: «همانا کتاب خداوند چنین است که جزئی از آن تصدیق می کند جزء دیگرش را، و هیچ‌گاه بعضی از آن بعضی دیگر را تکذیب نمی نماید.» (محقّق)

[4] سوره أعراف (٧) آیه ٨. ترجمه: «آن کسی که ترازوی او سنگین است...» (محقّق)

[5] سوره أعراف (٧) آیه ٩. ترجمه: «آن کسی که ترازوی او سبک است...» (محقّق)

و کافرین میزان سیّئاتشان سنگین است، بلکه مؤمنین میزان حسناتشان سنگین است و کافرین میزان حسناتشان سبک است؛ هرچه سیّئه بیشتر باشد میزان سبک‌تر می‌شود، و هرچه حسنه بیشتر باشد میزان سنگین‌تر می‌شود. چون میزان فقط با حق اندازه‌گیری می‌شود؛ و هرچه اعمال حسنه زیادتر باشد، عنوان تحقّق حق در او بیشتر است؛ و هرچه اعمال حسنه کم باشد و سیّئه بیشتر باشد، حق در او نایاب‌تر است. پس بنابراین، میزان سبک‌تر است.

ولیکن آن میزان، به‌خلاف این میزان است؛ میزان‌هایی که در دنیا نصب می‌کنند چون میزان‌های مادّی است، هرچه سنگین‌تر باشد رو به پایین می‌آید، و سبک‌تر باشد رو به بالا می‌رود. امّا آنجا به‌عکس است؛ در آنجا هرچه میزان سنگین‌تر باشد رو به بالا می‌رود، سبک‌تر باشد رو به پایین می‌آید. چون آنجا عالم قرب است و افرادی که میزانشان سنگین است، تجرّدشان بیشتر است، لطافتشان بیشتر است، قربشان بیشتر است، آنها به مقام قرب نزدیک‌تر می‌شوند؛ ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّـٰلِحُ يَرْفَعُهُۥ﴾؛[1] «کلمهٔ طیّب و پاک و عمل خالص، نتیجه‌اش به‌سوی خدا بالا می‌رود.» و در آن موقع، افرادی که سبک‌اند رو به پایین می‌آیند؛ ﴿وَلَـٰكِنَّهُۥٓ أَخْلَدَ إِلَى ٱلْأَرْضِ﴾.[2]

داستان انحطاط و سقوط بلعم باعورا (ت)

دربارهٔ بلعم باعورا داریم که او به‌واسطهٔ توجّه به دنیا، به روی زمین مخلّد شد؛[3] وقتی کسی به روی زمین

---

[1] سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

[2] سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

[3] *تفسیر القمی*، ج ۱، ص ۲۴۸:

«﴿وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱلَّذِىٓ ءَاتَيْنَـٰهُ ءَايَـٰتِنَا فَٱنسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ﴾؛ "و بخوان بر این مردم (بر قوم یهود) حکایت آن کس (بَلْعَم باعورا) را که ما آیات خود را به او عطا کردیم، و او از آن آیات بیرون رفت و شیطان او را تعقیب کرد تا از گمراهان عالم گشت." این آیه دربارهٔ بلعم باعورا نازل شده است.

پدرم از حسین بن خالد، از ابی‌الحسن امام رضا علیه السّلام برایم نقل کرد که آن حضرت فرمود:

بلعم باعورا دارای اسم اعظم بود، و با اسم اعظم دعا می‌کرد و خداوند دعایش را اجابت می‌کرد. در آخر به طرف فرعون میل کرد و از درباریان او شد. این بود تا آن روزی که فرعون برای دستگیر کردن موسی و یارانش در طلب ایشان می‌گشت، عبورش به بلعم افتاد، گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد!

بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جستجوی موسی برود؛ الاغش از راه رفتن امتناع کرد. بلعم شروع کرد به زدن آن حیوان، خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: "وای بر تو! برای چه مرا می‌زنی؟! آیا می‌خواهی با تو بیایم تا تو بر پیغمبر خدا و مردمی با ایمان نفرین کنی؟!" بلعم این را که شنید، آن‌قدر آن حیوان را زد تا کشت! و همان‌جا اسم اعظم از زبانش برداشته شد. و قرآن درباره‌اش فرموده است:

﴿فَٱنسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ فَكَانَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَـٰهُ بِهَا وَلَـٰكِنَّهُۥٓ أَخْلَدَ إِلَى ٱلْأَرْضِ وَٱتَّبَعَ

و به پایین توجّه کند، رو به بالا نیست.

«حق»، میزان عمل در روز قیامت

پس بنابراین، میزان عمل در روز قیامت فقط با حق سنجیده می‌شود؛ حق، سیّئات را و حسنات را اندازه می‌گیرد، هر حسنه‌ای که بیشتر باشد به حق نزدیک‌تر است، هرچه سیّئه بیشتر باشد از حق دورتر است. عنوان قرب و بُعد در آنجا مناط است و ثقل و خفّت بر اساس زیادی عملِ خوب و کمی عملِ خوب است، و اعمال سیّئه در آنجا اصلاً وزن ندارد و نمی‌تواند به آنجا برود؛ آنجا عالم قدرت است و عالم علم است و عالم حیات است، عالم نور است و عالم تجرّد، و ظلمت در آنجا راه ندارد. افرادی که به اعمال سیّئه مبتلا هستند و نفوسشان نفوس شیطانی شده است، به آن عالم راه ندارند، آنها در همان مراحل بُعد، گم می‌شوند و از بین می‌روند؛ و میزان عملشان سنگین نیست که آنها را بالا ببرد، بلکه پایین می‌آورد؛ در همان مراحل بُعد، حدّ آنها است و ﴿ضَلُّواْ﴾ در همان‌جا گُم می‌شوند. این حقیقتِ میزان است.

و لذا عرض کردیم که ما نه روایتی داریم و نه آیه‌ای که میزان دارای دو کفّه باشد، بلکه میزان دارای یک کفّه است، و آن یک کفّه‌اش حق است. میزانی که برای انسان می‌آورند و اعمال انسان را در آن میزان می‌ریزند، کفّه دیگرش که با او باید قیاس بشود، حق است!

وجود میزانِ خاص برای هر عمل

و برای اعمال مختلف، میزان‌های مختلف هست؛ برای نماز میزانی است، برای زکات، برای جهاد، برای صدق، برای امر به معروف و نهی از منکر، برای ایثار، برای عفّت، برای عبودیّت، برای محبّت، برای ولایت، برای شناخت خدا و اسماء خدا؛ برای هرکدام از اینها میزانی است، و لذا می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ﴾، نمی‌فرماید: نضعُ المیزانَ القِسط. موازین، به اعتبار کارهای خوب است. و اعمال انسان را با حق اندازه می‌گیرند؛ حقِّ در نماز چه بوده است؟ حقِّ در روزه چه بوده است؟ حقِّ در زکات چه بوده است؟ حقِّ در ایثار چه بوده است؟ حقِّ در جهاد چه بوده است؟ حقِّ در محبّت و ولایت چه بوده است؟ حقِّ در معرفت چه بوده است؟ با آن حق اندازه‌گیری می‌کنند.

هَوَىٰهُ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ ٱلۡكَلۡبِۖ إِن تَحۡمِلۡ عَلَيۡهِ يَلۡهَثۡ﴾؛ "و اگر ما می‌خواستیم هرآینه به‌واسطهٔ آیاتی که به او داده بودیم او را بالا می‌بردیم، ولیکن او به زمین گرایید و توجّه کرد و از هوای نفس خود پیروی کرد. پس مثال او مثال سگ است که اگر او را تعقیب کنی له له می‌کند، و اگر هم او را رها کنی له له می‌کند. این است مثال گروهی که آیات ما را تکذیب کردند. پس ای پیامبر! این حکایات و داستان‌ها را برای مردم بازگو کن که امید است آنها تفکّر کنند. این مثلی است که خداوند زده است."» (محقّق)

بیان روایاتی در باب حق‌بودن ائمّه علیهم السّلام و سنجیدن اعمال با آنان

و لذا آن روایاتی که وارد است در اینکه مراد از حق، ائمّه و امیرالمؤمنین هستند و اعمال امّت با اعمال آنها سنجیده می‌شود، خیلی زیاد است! ما دیشب چند روایت در این باره بیان کردیم؛ حالا یکی دو تا روایت دیگر هم بیان می‌کنیم:

محبّت پیغمبر و ائمّه در هفت منزل هولناک به داد انسان می‌رسد

صدوق در کتاب *فضائل الشّیعه* با سند خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام از پدرانش روایت می‌کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

حُبّی و حبُّ أهل بیتی نافعٌ فی سبعةِ مَواطنَ أهوالُهنَّ عَظیمةٌ؛ «محبّت من و محبّت اهل‌بیت من در هفت موطن و در هفت منزل خیلی به‌درد می‌خورد و نافع است، که در این هفت موطن هول و وحشت خیلی زیاد است.»

عِندَ الوَفاةِ و فی القَبر وَ عِندَ النُّشور وَ عندَ الکتابِ و عند الحِسابِ و عندَ المیزان و عِندَ الصِّراط.[1]

«یکی در هنگام مردن؛ دوّم در قبر؛ سوّم در عالَم نشر؛ چهارم در وقت ابراز و اظهار نامهٔ عمل؛ پنجم عندالحساب؛ ششم عندالمیزان؛ هفتم عندالصّراط.»

حبّ من و اهل‌بیت من نافع است یعنی: هرکسی حبّ من و اهل‌بیت من را داشته باشد، در یکی از عوالم که عالم میزان است، میزانش سنگین می‌شود؛ پس معلوم می‌شود آنجا هم میزان با محبّت اندازه‌گیری می‌شود که هرچه محبّت پیغمبر و اهل‌بیت پیغمبر در قلب انسان زیادتر باشد، میزان سنگین‌تر است!

عدل، معنی میزان در روز قیامت

در *احتجاج* از هشام بن حکم روایت می‌کند:

زندیقی از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام سؤال کرد: أ وَ لیسَ توزَنُ الأعمالُ؟ «آیا اعمال در آن وقت وزن نمی‌شوند؟»

حضرت فرمودند: «نه، چون اعمال جسم نیست؛ اعمال، صفت و نتیجه و برداشت از عملیاتی است که مردم در دنیا انجام داده‌اند، و آن کسی احتیاج به وزن شیء دارد که عدد اشیاء و ثقل و سنگینی‌اش را نفهمد؛ و خداوند که چیزی بر او مخفی نیست.»

عرض کرد: «پس معنی میزان در روز قیامت چیست؟»

حضرت فرمودند: «عدل.»

عرض کرد که: «معنای میزان در این آیهٔ شریفه: ﴿فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ﴾[2] چیست؟

---

[1] *فضائل الشّیعة*، ص ٦.

[2] سوره أعراف (٧) آیه ٨.

حضرت فرمود: «فَمَن رُجِّحَ عَمَلُه؛ کسی که عملش ترجیح داشته باشد.»[1]

یعنی آن عنوان عدل در عملش بیشتر إشراب شده باشد. پس اینجا عمل را با عدل اندازه می‌گیرند.

انبیا و اوصیای انبیا، میزان در روز قیامت

در *معانی الأخبار* روایت می‌کند با سند متّصل خود از هشام بن سالم، که از بزرگان اصحاب حضرت صادق است:

قال: «سألتُ أباعبدالله علیه‌السّلام عن قول الله عزّوجلّ: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗا﴾.[2] قال: "هم الأنبياءُ و الأوصياء."»[3]

«هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السّلام سؤال می‌کند که: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾، «ما میزان‌های عدل را بر پا می‌کنیم»، معنایش چیست؟ حضرت می‌فرماید: «آن میزان‌های عدلی که برپا می‌شود و بدین‌وسیله به هیچ‌کس ظلم نمی‌شود، خود انبیاء و اوصیای انبیاء هستند."»

یعنی اعمال امّت‌ها را با اعمال پیغمبر و وصیّ پیغمبر اندازه‌گیری می‌کنند؛ هرچه عمل انسان به عمل آنها نزدیک‌تر باشد، سنگین‌تر است؛ هرچه دورتر باشد، سبک‌تر است.

حُسن خلق، بهترین عمل برای میزان اعمال

در کتاب *کافی* روایت است به سند متّصل از عبداللَه بن سنان، از مردی از اهل مدینه، از حضرت علی بن الحسین حضرت سیّدالعابدین:

قال: «قال رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: "ما یوضَعُ فی میزانِ امْرِءٍ یومَ القیامة أفضلُ من حُسن الخُلق!"»[4]

«حضرت سجّاد می‌فرماید که: رسول خدا فرمود: "در میزان عمل مردی در روز قیامت چیزی قرار نمی‌گیرد که بهتر از حُسن خلق باشد!"» هر که حسن خلقش بهتر باشد نامهٔ عملش خوب است؛ اینجا معلوم می‌شود که نامهٔ عمل را با حُسن خلق اندازه‌گیری می‌کنند.

روایتی از امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به میزان

در *توحید صدوق* با سند متّصل خود روایت می‌کند از امیرالمؤمنین علیه السّلام در حدیث مفصّلی که از آن حضرت سؤال شد در آیاتی که در قرآن مجید با همدیگر متناقض‌اند، و آن حضرت یک یک جواب دادند؛ تا اینکه آن حضرت دربارهٔ قول خداوند تبارک و تعالی: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ

---

[1] *الاحتجاج*، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۳۵۱؛ *معاد شناسی*، ج ۸، ص ۱۳٤.

[2] سوره أنبیاء (۲۱) آیه ٤۷.

[3] *معانی الأخبار*، ص ۳۱.

[4] *الکافی*، ج ۲، ص ۹۹.

شَيۡـًٔا﴾[1] فرمود:

فهو ميزانُ العَدلِ يؤخَذُ به الخَلائِقُ يومَ القيامَةِ يدينُ اللّه تَبارَک و تَعالىٰ الخَلقَ بَعضَهُم مِن بَعضٍ بالمَوازين.[2]

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: "معنی این آیهٔ شریفه این است که: میزان عدل را خداوند علیّ أعلیٰ در روز قیامت برپا می‌کند و خداوند بعضی از مردم را از بعضی دیگر به‌واسطهٔ این موازینِ عدل، حساب می‌کشد،"»

که روی این میزانِ عدل، زید با عَمرو، و عَمرو با زید، افراد با همدیگر، چه قِسم سزاوار پاداشند؟ و روابطشان با همدیگر در دنیا چگونه بوده است؟ و از نقطهٔ نظر نزدیکی‌شان به این عدل و دوری‌شان، در درجات مختلف واقع می‌شوند.

و در غیر این حدیث، روایت وارد شده است که مراد از موازین، انبیاء و اوصیاء انبیاء هستند؛ و حضرت در قول خدا عزّوجلّ: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾[3] می‌فرماید: «فَإنَّ ذَلِک خاصَّةً!»[4] که در جواب سؤال آن زندیق است که می‌گوید: در آیات قرآن تناقضی هست! یک جا می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ﴾؛ «ما موازین قسط را در روز قیامت برپا می‌داریم و به کسی ظلم نمی‌کنیم.» در یک جا می‌فرماید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾؛ «ما برای آن کسانی که منکر خدا و لقاء خدا هستند، اصلاً برای آنها میزانی اقامه نمی‌کنیم.» این شخص زندیق می‌گوید: بین این دو آیه تفاوت است، یک جا قرآن می‌گوید: ما برای مردم میزان عمل اقامه می‌کنیم! یک جا می‌گوید: برای آنها میزان اقامه نمی‌کنیم! ﴿لَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا﴾ این دو آیه با هم متناقض است!

حضرت می‌فرماید:

نه، متنافی نیست! آنجایی که می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡـٔٗا وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ﴾[5] یا ﴿فَأَمَّا مَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ * فَهُوَ فِي عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ * وَأَمَّا مَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ * فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٞ﴾، این راجع به افرادی است که اعمال

---

[1] سوره أنبیاء (۲۱) آیه ٤٧. *معاد شناسی*، ج ۸، ص ۱۵۷:
«ما برای روز قیامت میزان‌های عدل و داد را قرار می‌دهیم؛ پس ابداً به صاحب نفسی ستم نمی‌شود.»

[2] *التّوحید*، شیخ صدوق، ص ۲٦۸.

[3] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۵. *امام شناسی*، ج ۸، ص ۲۱۹:
«و ما برای آنها در روز قیامت وزنی و مقداری بر پا نمی‌کنیم.»

[4] ٤ترجمه: «این حکم اختصاص به طائفه‌ای دارد (و منافات با آن حکم عمومی و کلّی ندارد).» (محقّق)

[5] سوره أنبیاء (۲۱) آیه ٤٧.

خوب و بد دارند؛ آنها میزان دارند! امّا آن آیه‌ای که می‌گوید: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَزْنًا﴾، اختصاص به آن کسانی دارد که منکر لقاء خدا هستند، و این نسبت به آنها خاصّ است، اختصاص به آنها دارد![1]

نبودن میزان برای منکرین خدا و لقاء خدا در روز قیامت

این دو چه تنافی‌ای دارد؟! بین این دو آیه تنافی نیست؛ چون این آیه در مورد منکرین خدا و لقاءِ خدا است. آیه این است:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِٱلْأَخْسَرِينَ أَعْمَٰلًا * ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمْ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَزْنًا﴾.[2]

ای پیغمبر بگو ما شما را آگاه کنیم به آن کسانی که از همه زیانبارتر، و خسران و زیانشان بیشتر است، چه کسانی هستند؟ آن کسانی که در دنیا خیلی فعّالیت می‌کنند و زحمت هم می‌کشند و خیال هم می‌کنند کار خوب می‌کنند؛ ولی نه، چون ایمان به خدا ندارند و به لقاء خدا معتقد نیستند و آیات خدا را کفران کرده‌اند، لذا اصلاً در روز قیامت اینها میزان ندارند! ﴿فَحَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ﴾ عمل خوب ندارند؛ آن کفر و انکار خدا و انکار آیات خدا اعمال خوبی که روی خیال خودشان در دنیا انجام داده‌اند، همه را می‌سوزاند و از بین می‌برد و دیگر عملی ندارند که ما برای آنها نامهٔ عمل بیاوریم و میزان عمل برای آنها اقامه کنیم.

آن‌وقت حضرت می‌فرماید: بین این و بین آن تنافی نیست! آن آیه، آیهٔ عامّ است و این آیه، آیهٔ خاص. و ما در قرآن مجید خاصّ و عام زیاد داریم؛ و در هر لسانی از السنهٔ دنیا، عمومات و خصوصات إلی‌ماشاءاللَه وجود دارد.

[پس همانطور] که دیشب ذکر شد، آنها نامهٔ عمل ندارند، میزان ندارند، آنها بدون حساب در جهنّم داخل می‌شوند، آنها این گروه خاصّ هستند؛ آن کسانی هستند که عمل ندارند. آن کسانی که عمل ندارند از نقطه نظر کفر و شرک، هر عمل خوبی هم که انجام داده‌اند امّا آن انکار خدا و آن شرک و آن کفر به آیات خدا، تمام اعمال خوب را از بین برده و حبط کرده است؛ آنها عملی ندارند!

نبودن میزان برای مقرّبین و مخلَصین در روز قیامت

---

[1] *التّوحید*، شیخ صدوق، ص ۲۶۸.

[2] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ ـ ۱۰۵. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۳:

«بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است * آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پایین‌تر و پست‌تر گم شده است، درحالی‌که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند * هان ای پیامبر! ایشانند کسانی که به آیات و علامات پروردگارشان و به دیدار و لقای وی کفر ورزیده‌اند! بنابراین اعمالشان جملگی حَبْط و نابود گردیده است؛ و ما برای آنها در روز بازپسین میزان عملی را اقامه نخواهیم نمود.»

مقرّبین و مخلَصین هم عمل ندارند؛ هر عمل خوبی انجام داده‌اند، به خدا سپرده‌اند و خودشان عمل ندارند! حالا امیرالمؤمنین علیه السّلام عمل ندارد؛ روز قیامت نزد پروردگار می‌آید و خدا می‌فرماید: تو چه کردی؟

می‌گوید: واللَه من کاری نکردم!

ـ آخر تو این‌همه عبادات کردی!

می‌گوید: من، نه!

او دیگر «من» نمی‌بیند که بگوید عبادت کرده است!

ـ یا علی، تو جهاد کردی، چه کردی، چه کردی و ... !

می‌گوید: واللَه من خودم را پیدا نمی‌کنم تا جهادم را پیدا کنم! تو من را اینجا نشان بده، تا من جهادم را پیدا کنم!

هرچه در محشر می‌گردند، علی پیدا نمی‌شود! چون در محشر نیست، اصلاً او در حرم خدا است و غیر از آنجا جایی نیست! این افراد عمل ندارند؛ به‌راستی هم ندارند! نه اینکه عمل ندارند، بلکه عملشان از عمل ثقلین بیشتر است؛ پیغمبر فرمود که: «ضَربةٌ عَلیٍّ یومَ الخَندق أفضلُ مِن عِبادة الثَّقلَین؛[1] **آن شمشیری که علی علیه السّلام به عمرو بن عبدود در خندق زد، از عبادت جنّ و انس افضل است!» راستی هم همین است!! اگر بشکافیم و تجزیه کنیم، مثل آفتاب روشن می‌شود که یک ضربت، از عبادت جنّ و انس سنگین‌تر است این عمل! ولی امیرالمؤمنین نگاه می‌کند می‌بیند که عمل ندارد. حالا چه‌کار کنیم که عمل ندارد، پس این عمل را چه کسی انجام داد؟!**

می‌گوید: خدایا تو انجام دادی، پس عملت برای خودت است! ـ پس تو که هستی؟

کلام مرحوم علاّمه طهرانی دربارهٔ کلام رسول خدا: «ضَربةُ عَلیٍّ یَومَ الخَندق أفضلُ مِن عِبادة الثَّقَلَین» (ت)

می‌گوید: من با تو خودم را پیدا نمی‌کنم؛ هرچه می‌گردم، خودم را گُم کرده‌ام و من خودم را پیدا

---

[1] *مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمیرالمؤمنین* علیه السّلام، ص ۳۱۳، در بسیاری از مصادر عامه این مضمون آمده است، *المستدرک*، ج ۳، ص ۳۲، *تاریخ بغداد*، ج ۱۳، ص ۱۹، *کنز العمال*، ج ۱۱، ص ٦۲۳، *ینابیع الموده*، ج ۱، ص ٤۱۲. لازم به ذکر است که قاضی نور الله شوشتری در *إحقاق الحق*، ج ٦، ص ٤ ـ ۸؛ ج ۱٦، ص ٤۰۲ ـ ٤۰۵ و مقاطعی دیگر از این کتاب، ۲۹ روایت از اعلام و کتب عامه در این زمینه نقل کرده است. (محقّق)

نمی‌کنم![1] ﴿يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ يُرۡزَقُونَ فِيهَا بِغَيۡرِ حِسَابٖ﴾،[2] اینها هم نامهٔ عمل ندارند و میزان عمل هم ندارند، این طایفه هم این‌طورند. پس بین آیات قرآن تنافی نیست.

دوستی بر اساس حلال پروردگار و اثر آن

رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود که:

خدا عزّوجلّ می‌فرماید: «لَقَد حَقَّت کرامَتِی ـ أو قالَ: مَوَدَّتِی ـ لِمَن یراقِبُنی وَ یتَحَابُّ بِحَلالِی.» (می‌فرماید): «من کرامت خود را واجب کردم، کرامت من به حق متحقّق شده است ـ یا مودّت من به حقّ متحقّق شده است ـ برای کسی که مراقبت من را دارد، آن بندهٔ مؤمنی که مواظب من است، مراقب من است و مرا دوست دارد، و با دوستان من تَحابّ دارد (تَحابّ: یعنی محبّت؛ این او را دوست دارد و او هم این را دوست دارد)؛ صورت‌های اینها در روز قیامت از نور، جلوه می‌کند، اینها بر منبرهایی از نور سوار شده‌اند و لباس‌های سبز بر تن دارند.»

---

[1] *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۱۴۸:

«به‌یاد دارم در زمان‌های گذشته، هنگام طفولیّت، در آن اوقاتی که مرحوم والد ـ قدّس الله نفسه ـ در منزل طهران به مناسبت اعیاد و وفیات، صبح‌ها مجلس ذکر آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم دائر کرده بودند، در روز سیزده رجب پس از انقضای مجلس، یکی از آقایان از ایشان راجع به این فرمایش رسول اکرم در روز جنگ خندق که فرمود: "ضَربةُ عَلیٍّ یَومَ الخَندق أفضلُ مِن عِبادة الثَّقلَین" سؤال نمود و گفت: آیا علّت این کلام همان است که همه می‌گویند که: چون در آن‌وقت تمام کفر در مقابل تمام اسلام قرار گرفته بود و هیچ‌کسی از اصحاب رسول خدا در آن روز حاضر به مقابله با عمرو بن عبدود، آن سردار عجیب و غریب و قهرمان بلامعارض لشکر کفر نشده بود، و اگر علیّ امیرالمؤمنین علیه السّلام او را در آن روز از پا درنمی‌آوردند، دیگر اثری از اسلام باقی نمی‌گذارد و به‌طورکلّی مسئلهٔ اسلام از صحنهٔ زمین محو و نابود می‌شد؛ یا اینکه معنای دیگری دارد؟

ایشان ضمن تأیید و تصدیق این مطلب فرمودند: "البتّه مسئله بالاتر و عمیق‌تر و دقیق‌تر از این برداشت و این نظریّه است؛ گرچه این مسئله نیز درست است و حقیقت این است که در آن روز هیچ‌کس جرأت نکرد با این مرد وارد معرکه شود، مردی که به تنهایی با هزار نفر یک‌تنه مقابله می‌کرد و همه را تار و مار می‌نمود، و مشرکین مکّه او را برای جنگ سرنوشت با اسلام در نظر گرفته بودند.

ولی صحبت در این است که امیرالمؤمنین علیه السّلام در آن لحظه در حالی بود که دیگر او علی نبود و بشر نبود و یک انسان نبود؛ او در هاله‌ای از جذبات الهی قرار گرفته بود که فکرش و اراده‌اش و عملش و اختیارش فانی در عمل و اختیار و اراده حق بود! پس گرچه به‌ظاهر شمشیر می‌زد ولی او بود که شمشیر می‌زد، و گرچه رجز می‌خواند ولی او بود که به نطق و سخن درآمده بود و از زبان بشری خود را به دیگران می‌نمایاند. پس نه‌تنها ضربت علی در روز خندق از عبادت جنّ و انس برتر است، بلکه خواب او نیز از عبادت جنّ و انس برتر است، حرکت او از عبادت جنّ و انس بالاتر است، نفس کشیدن او از عبادت جنّ و انس بالاتر است، خندهٔ او از عبادت آنها و... ؛

منتهی چون رسول خدا نمی‌تواند اینها را برای مردم بیان کند، می‌آید و این حقیقت را به صورتی که مورد قبول همه باشد نقل می‌کند، و همه اعتراف می‌کنند که: بله مطلب همین‌طور است! اگر علی این کار را نمی‌کرد اثری از اسلام باقی نمی‌ماند."»

[2] سوره غافر (۴۰) آیه ۴۰

عرض شد: ای رسول خدا! اینها چه کسانی هستند؟ رسول خدا فرمود: «اینها جماعتی هستند که نه پیغمبرند، نه از انبیاء هستند و نه از شهدا؛ "وَ لَكِنَّهُم تَحابّوا بِحَلالِ اللّه!"[1] ولکن اینها همدیگر را دوست داشتند بر اساس حلال پروردگار؛ محبّت داشتند بر اساس آن اصلی که خداوند آنها را بر آن اصل اجازه داده بود!»

چون مردم دسته‌دسته و فرقه‌فرقه در دنیا همدیگر را دوست دارند، امّا آن محور محبّت، حلالیّات نیست. اگر بشکافیم، آن مرکز محبّت به یکی از امور دنیوی برمی‌گردد؛ جلسه‌ها، کنفرانس‌ها، حزب‌ها، مذهب‌ها، ایده‌ها، کتاب‌ها، تمام اینها است و بالأخره نتیجه‌اش به شکم یا به شهوت یا به ریاست برمی‌گردد و آن قطب اجتماع این افراد، از اینها تجاوز نمی‌کند. امّا اگر چند نفر، همدیگر را برای خدا دوست داشته باشند، هیچ غرضی، مرضی و ... چیزی وجود ندارد؛ اینها افرادی هستند که نه پیغمبرند و نه شهداء، ولیکن چنین خصوصیّتی دارند:

و يَدخُلونَ الجَنَّةَ بِغَيرِ حِسابٍ! «اینها داخل در بهشت می‌شوند بدون حساب!»

نَسألُ اللّه أن يجعَلَنا مِنهُم بِرَحمَتِه! «خداوند را سؤال می‌کنیم که ما را از آنها قرار بدهد به رحمت خود!»

فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام است، پس ما هم بگوییم: «نسأل اللّه أن يجعلنا منهم برحمته!»

سنگین شدن میزان توسّط عمل خوب و سبک شدن آن توسّط عمل بد

و امّا حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید:

قوله: ﴿فَمَن ثَقُلَتْ مَوٰزِينُهُ﴾[2]، وَ ﴿خَفَّتْ مَوٰزِينُهُ﴾،[3] فَإنَّما يعنِي الحِسابَ، توزَنُ الحَسَناتُ وَ السَّيِّئاتُ؛ «این آیه ﴿ثَقُلَتْ مَوٰزِينُهُ﴾ و ﴿خَفَّتْ مَوٰزِينُهُ﴾ راجع به حساب است اینها سیّئات و حسنات را میزان می‌کنند؛» وَ الحَسَناتُ ثِقَلُ الميزانِ وَ السَّيِّئاتُ خِفَّةُ الميزان؛[4] «حسناتی که انسان انجام می‌دهد موجب سنگینی میزان است؛ سیّئات، میزان را سبك می‌کند.»

این برای همه مردم است، نه مقرّبین و مخلَصین، و نه آن اشقیاء که منکر خدا هستند؛ امّا سایر مردم عمل خوب و بد دارند، هرچه عمل خوب انجام بدهند میزانشان سنگین است، و اعمال بد میزانشان را سبک می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام میزان أعمال

ما دیشب راجع به اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام میزان اعمال است، بیاناتی ذکر کردیم که عدل آن حضرت، عبادت آن حضرت، زکات آن حضرت، ایثار آن حضرت و هریک از خصوصیّات آن حضرت را میزان

---

[1] *بحار الأنوار*، ج ۷، ص ۲۵۰، امیرالمؤمنین علیه السّلام به نقل از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم.

[2] سوره أعراف (۷) آیه ۸.

[3] سوره أعراف (۷) آیه ۹: ﴿وَمَن خَفَّت مَوَٰزِينُهُ﴾.

[4] *التوحید*، شیخ صدوق، ص ۲۶۸.

قرار می‌دهند و بعد اعمال ما را با اعمال آن حضرت می‌سنجند؛ هرچه نزدیک‌تر باشیم سنگین‌تر، و هرچه دور باشیم دورتر؛ چون آن حضرت، امام است و ما مأموم. حالا إن‌شاءاللَه بعداً در فصل «شهادت» خواهد آمد که آن حضرت نه‌تنها امام ما است، بلکه امام بر همهٔ پیغمبران است، و پیغمبر ما گواه بر تمام پیغمبران است. از آن مسئله بگذریم، این بحثش را در آنجا خواهیم کرد. إجمالاً اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام امام ما است، و ما که مأمومیم بایستی اعمال خود را بر آن نهج انجام بدهیم! اینکه چه قِسم انجام داده‌ایم، و چه اندازه در اعمال ما خلوص بوده است؟ این اعمال ما را یک‌یک با اعمال امیرالمؤمنین در روز قیامت می‌سنجند؛ یک کفّه عمل ایشان است، یک کفّه عمل ما؛ حالا ایشان چه اعمالی انجام داده است؟!

عمل پیغمبر یا وصیّ او میزان عمل هر امّتی

پس از واضح شدن این دو مقدّمه‌ای که دیشب ذکر کردیم می‌گوییم: که مراد از میزان عمل هر امّتی، عمل پیغمبر یا وصیّ آن پیغمبر است؛ چون خدا آن پیغمبر و وصی را فرستاده است تا مردم را در صف عقائد و افکار و رفتار خود دعوت کند. پس هر فردی که عملش به عمل پیغمبرش نزدیک‌تر باشد، در مقام اُخروی به او قریب‌تر، و هر کس حسناتش کمتر باشد، دورتر واقع خواهد شد. بنابراین، معانی این اخبار که می‌فرماید: علی بن ابی‌طالب میزان عمل است، و در زیارت آن حضرت می‌خوانیم: «السّلام علی میزان الأعمال»،[1] خوب واضح می‌شود که اوّلاً اعمال زشت، موجب دوری و بُعد است و قابل توزین نیست، و اعمال حسنه است که باید اندازه‌گیری شود؛ و در این‌صورت اعمال امّت را با اعمال حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام اندازه‌گیری می‌کنند.

مثلاً در مقام عبادت، عبادت‌های آن حضرت را می‌گذارند و عبادت هر فرد را از نقطهٔ نظر خلوص با او می‌سنجند؛ هرقدر درجهٔ آن عبادت به آن حضرت نزدیک باشد، مقام او به مقام آن حضرت نزدیک‌تر، و هرچه دورتر باشد، دورتر است.

داستان ابودرداء در بیهوش شدن امیرالمؤمنین از خوف خدا (ت)

و در مقام نماز، نماز آن حضرت را می‌گذارند و نماز هر کس را از امّت با آن نماز می‌سنجند؛ آن نمازهایی که از آن حضرت دیده شده است، آن طیران روح در حال نماز و بیهوش افتادن در میان نخلستان،[2] و تیر از پای

---

[1] *المزار*، ص ٤٦.

[2] *الأمالی*، شیخ صدوق، ص ٧٧. ترجمه:
«عروة بن زبیر گوید: ما در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مجلسی داشتیم و در کارهای اهل بدر و بیعت رضوان گفتگو می‌کردیم. ابودرداء گفت: ای مردم! من شما را آگاه نکنم به کسی که مالش از همه کمتر است و ورعش بیشتر و کوشش او در عبادت فزونتر است؟ گفتند: او کیست؟ گفت: علی بن ابی‌طالب علیه السّلام.

آن حضرت بیرون کشیدن، و یکسره محو در انوار خدا شدن![1]

عدل و انصاف امیرالمؤمنین علیه السّلام

و در مقام عدل و انصاف، عدل آن حضرت را معیار قرار می‌دهند که چگونه در عین آنکه ممالک اسلامی در دست آن حضرت بود و اقران آن حضرت مانند عبدالرّحمن بن عوف و عبدالرّحمن بن ابی‌بکر و معاویه و عمروعاص، هریک کوه‌هایی از ثروت اندوختند و پس از موت بعضی از آنها برای تقسیم ترکه تا چند روز طبر زن‌ها شمش‌های طلایین آنان را برای تقسیم بین ورثه،[2] خرد می‌کردند ولی آن حضرت برای یک صاع گندم (یعنی یک مَن) که به برادرش عقیل بدهد ـ درحالتی‌که می‌دانست او و فرزندانش گرسنه‌اند و گرد و غبار فقر و پریشانی در چهرهٔ آنان نشسته است و عقیل چندین بار خدمت آن حضرت رسید و یک مَن گندم از

گوید: به خدا هرکه در انجمن بود از او روی گردانید، و مردی از انصار به او گفت: ای عویمر! سخنی گفتی که کسی با تو موافقت نکرد! ابودرداء گفت: ای مردم من آنچه را دیدم می‌گویم و شما هم باید آنچه دیدید بگویید! من خود علی بن ابی‌طالب را در اطراف محلّهٔ نجار دیدم که از موالی خود کناره کرد و از آنان که همراه وی‌اند مخفی شده و پشت نخل‌ها خلوت کرده، من او را گم کرده بودم و از من دور شده بود. گفتم به منزل خود رفته است، به‌ناگاه آوازی حزین و آهنگی دل‌گداز شنیدم که می‌گفت: "معبودا! چه‌بسیار جرم بزرگی که از من برخوردی و در برابرش به من نعمت دادی! و چه‌بسیار جنایتی که به کرم خود از کشف آن بزرگواری نمودی! معبودا، اگرچه به درازا کشید در نافرمانیت عمرم، و بزرگ است در دفتر جرمم، من جز آمرزشت آرزویی ندارم، و جز رضایت امیدم نیست!"

این آواز مرا به خود جلب کرد و دنبالش رفتم. و ناگاه دیدم خود علی بن ابی‌طالب است خود را از او پنهان کردم و آرام حرکت نمودم؛ چند رکعتی بجا آورد در آن نیمه شب تار سپس به درگاه خدا مشغول گریه و زاری و دعا و شکوه شد، و در ضمن مناجاتش می‌گفت: "معبودا! در گذشت تو اندیشم و خطایم بر من آسان آید؛ و یاد سخت‌گیری تو افتم و گرفتاریم بر من بزرگ شود!" سپس فرمود: "آه! اگر من در نامهٔ عملم گناهی بخوانم که از یاد بردم و تو آن را برشمردی و بگویی: او را بگیرید! وای از این گرفتاری که عشیره‌اش نتوانند نجاتش داد و قبیله‌اش سودی بدو نرسانند! همهٔ مردم به حال او رقّت کنند گاهی که او را احضار نمایند!" سپس فرمود: "آه از آن آتشی که جگرها و کلیه‌ها را کباب کند! آه از آتش برکندهٔ گوشت‌ها! آه از فروشدن در لجه شراره‌های سوزان!" آن‌قدر گریه کرد تا از نفس افتاد و دیگر حسّ و حرکتی از او ندیدم. گفتم خوابش برده است برای شب‌نشینی طولانی او، بیدارش کنم برای نماز بامداد؛ نزد او رفتم و دیدم چون چوبهٔ خشکی افتاده، او را تکان دادم حرکت نکرد، و نشاندمش و نتوانست. گفتم ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ به‌خدا علی بن ابی‌طالب از دنیا رفته! دوان به منزلش رفتم که خبر مرگ او را برسانم؛ فاطمه علیها السّلام فرمود: "داستان او چیست؟" به او گزارش دادم. فرمود: "ای ابودرداء، به‌خدا این همان غشی است که از ترس خدا به او دست می‌دهد!" و آب آوردند و بر چهرهٔ او پاشیدند و به هوش آمد.»

[1] *المحجّة البیضاء*، ج ۱، ص ۳۹۷.

[2] *الطبقات الکبری*، ج ۳، ص ۱۰۰؛ *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۲۲۲ و ۲۳۲ ـ ۲۳٤؛ *الغدیر*، ج ۸، ص ۳۹۸ ـ ٦۰۵.

بیت‌المال طلب کرد ـ، آهن را داغ کنند و بر بدن او نزدیک کنند به‌طوری‌که نالهٔ عقیل بالا آید و حضرت به او بگوید:

وای بر تو! از این آتش که انسانی به‌جهت لعب تهیّه کرده، ناله می‌کنی و چگونه مرا دعوت می‌کنی به آن آتشی که جبّار، آن را به‌جهت غضب برای ستمکاران تهیّه نموده است![1]

و یا دخترش از بیت‌المال گلوبندی عاریه بگیرد و حضرت، آن‌طور به او پرخاش کنند.[2] و حضرت امام حسن علیه السّلام پس از رحلت آن حضرت در فراز منبر در مسجد کوفه فرمود:

پدرم از دنیا رفت و چیزی نگذارد جز چهارصد درهم که می‌خواست برای اهل خود کنیزی بخرد.[3]

امیرالمؤمنین علیه السّلام در هیچ شرایطی ظلم و ستم نمی‌کند

آری، آن کسی که می‌فرماید:

وَ اللَه لو أُعطیتُ الأقالیمَ السَّبعَة بما تَحتَ أفلاکِها علیٰ أن أعصِیَ اللَه فی نَملَةٍ أسلُبُها جِلبَ شَعیرَةٍ ما فَعَلتُ! و إنّ دُنیاکُم عِندی لَأهوَنُ مِن وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقضَمُها![4]

«قسم به خدا اگر این افلاک هفت‌گانه را به من بدهند با آنچه در زیر خود دارد در مقابل اینکه من عصیان و گناه خدا را کنم دربارهٔ یک مورچه و آن هم اینکه پوست یک دانهٔ جو که به دهان آن مورچه است من از آن مورچه بگیرم، من این کار را نمی‌کنم! و حقّاً بدانید که دنیای شما در نزد من از یک برگی که در دهان یک ملخی است و او را دارد می‌جود پست‌تر است!»

این یک حقیقتی است! این را می‌گذارند و آن‌وقت می‌گویند: ای انسان، بسم‌اللَه! ای مدّعی‌ها بیایید تا ما اعمال شما را اندازه‌گیری کنیم!

و نه‌تنها آنچه از افلاک در دست او باشد حاضر است بدهد و جلْبِ شَعیری را از دهان مورچه‌ای نرباید، بلکه قسم یاد می‌کند که اگر به سخت‌ترین عقوبت گرفتار آیم، در نزد من خوش‌تر است از آنکه به کسی ستم کنم:

وَ اللَه لَأن أبیتَ علیٰ حَسَکِ السَّعدانِ مُسَهَّدًا و أُجَرَّ فی الأغلالِ مُصَفَّدًا، أحَبُّ إلَیَّ مِن أن ألقَی اللَه و رَسولَهُ یَومَ القیامَةِ ظالِمًا لِبَعضِ العِبادِ و غاصِبًا لِشَیءٍ مِنَ الحُطامِ![5]

«سوگند به پروردگار که من اگر روی خارهای تیز (که خار سَعدان اسم آن خارهای مخصوص و سخت است) شب تا به صبح بیتوته کنم، و علاوه مرا روی این خارها به زنجیر بکشانند، در نزد من محبوب‌تر

---

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۶.

[2] *مناقب آل أبی‌طالب* علیهم السّلام، ج ۲، ص ۱۰۸. رجوع شود به *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، ج ۲، ص ۱۳۲.

[3] *بحار الأنوار*، ج ۴۳، ص ۳۶۳، در روایت «خادمًا» آمده است که مشترک بین کنیز و غلام است. (محقّق)

[4] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۸.

[5] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۸.

است از اینکه خدا و رسول خدا را در روز قیامت ملاقات کنم و نسبت به بعضی از بندگانش ظلم کرده باشم، یا مقداری از همین حطام و اموال دنیا را به عنوان غصب از دست مردم ربوده باشم.»

و در مقام ایثار و انفاق به مساکین، ایثار و انفاق آن حضرت را معیار قرار می‌دهند: ﴿وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾[1] و در مقام جهاد فی‌سبیل‌اللَه بالأموال و الأنفس و الألسن، جهادهای آن حضرت را میزان می‌گیرند. و در مقام کظم‌غیظ و بدون هویٰ و هوس زیست‌کردن، کظم‌غیظ و طهارت آن حضرت را میزان می‌گیرند.

کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ جمل دربارهٔ حکومت‌داری

در وقتی که آن حضرت به‌سوی بصره برای دفع اصحاب جمل حرکت می‌کرد، در ربذه فرود آمد و در خیمهٔ خود مشغول پینه‌زدن به نعل خود بود. حُجّاج که از مکّه مراجعت کرده بودند، آمده بودند از آن حضرت مسائلی سؤال کنند و آن حضرت را ملاقات کنند، و در بیرون خیمه انتظار می‌کشیدند. عبداللَه بن عبّاس داخل خیمهٔ آن حضرت رفت و گفت: «یا علی! قسم به خدا این امّت محتاج‌ترند به تو از آنکه در خیمه بنشینی و کفش خود را خودت وصله بزنی!»

امیرالمؤمنین به کلام او هیچ اعتنایی نکرد تا کفش خود را پینه زد و سپس دو لنگهٔ کفش را پهلوی هم قرار داد و گفت: «ای ابن‌عبّاس! بگو ببینم این یك جفت کفش چقدر قیمت دارد؟» ابن عبّاس گفت: «درهمٌ أو نصف؛ یك درهم یا نیم درهم.» امیرالمؤمنین فرمود:

قسم به خدا ارزش این یک جفت نعال در نزد من بیشتر است از این حکومتی که مرا به او دعوت می‌کنی، مگر اینکه بتوانم حقّی را بپای دارم یا باطلی را دفع کنم![2]

فداکاری امیرالمؤمنین علیه السّلام در لیلةالمبیت

و در مقام ایثار و فداکاریِ شخص در مورد رسول اکرم و دین، لیلةالمبیت و دفاع آن حضرت را از رسول‌اللَه در غزوهٔ أحد و سایر غزوات، معیار و میزان قرار می‌دهند!

رسول خدا شب از مکّه خارج شد و گفت: «علی! سرِ جای من بخواب!» امیرالمؤمنین در جای پیغمبر خوابید، نگفت: اگر در جای شما بخوابم آیا چه می‌شود؟! من را می‌کشند؟! نمی‌کشند؟! این مناط نیست؛ گفت: «شما سالم می‌مانی یا نه؟» پیغمبر فرمود: «بله.» گفت: «می‌خوابم!»

امیرالمؤمنین رفت در جای پیغمبر هم خوابید و آن بُردِ سبز که پیغمبر رویشان می‌کشیدند، روی خودشان کشیدند که همه خیال کنند که پیغمبر خوابیده است؛ و شب تا صبح به امیرالمؤمنین سنگ زدند و او تکان نخورد

---

[1] سوره إنسان (٧٦) آیه ٨.

[2] *الإرشاد*، ج ١، ص ٢٤٧، با قدری اختلاف.

که بلند شود تا بفهمند که او علی است و پیغمبر رفته است و بروند دنبال پیغمبر و پیغمبر را بگیرند! شب تا صبح امیرالمؤمنین را سنگبار کردند، سنگسار کردند و ... . همان چهل نفر از شجاعان عرب که در دارالنّدوه جمع شده بودند و مجلس شورا تشکیل دادند و رأی گرفتند که پیغمبر را باید بکشیم.

در روایت است که آن شب، جبرائیل در بالای سر امیرالمؤمنین، و اسرافیل پایین پای امیرالمؤمنین نشسته بود و تا به صبح آن حضرت را باد می‌زدند و می‌گفتند: «یا علی! خداوند بر تو مباهات می‌کند نسبت به تمام ملائکه!»[1] این یک ایثار و از خود گذشتگی است دیگر! حالا واقعاً امیرالمؤمنین می‌دانست که زنده جان درمی‌برد؟! زندگی چیست؟!

دفاع امیرالمؤمنین علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله در جنگ اُحد و فرار افراد از جنگ

امّا دفاع آن حضرت از رسول خدا در اُحد، داستانی شنیدنی است! همه فرار کردند، عثمان سه شبانه‌روز بالای کوه رفته بود، جنگ تمام شده بود و خوابیده بود و او خیال کرد خوابیده نیست وکشته می‌شود؛ بعد از سه شبانه‌روز از بالای کوه پایین آمد![2] عمر فرار کرد، ابوبکر فرار کرد، همان اوّل فرار کردند. امیرالمؤمنین بود و پیغمبر![3]

در جنگ حُنین، همه فرار کردند! نسیبه می‌گوید: «دیدم عمر دارد تند فرار می‌کند، گفتم: کجا فرار می‌کنی؟! آخر رسول خدا را تنها گذاشتی! گفت: "خود رسول خدا دستور داده به فرار!"» داشت فرار می‌کرد! اینها را سنّی‌ها می‌نویسند![4] امّا امیرالمؤمنین تنها به جنگ ایستاده است! در جنگ هم حلوا خیر نمی‌کنند، بلکه

---

[1] *تذکرة الخواص*، سبط بن الجوزی، ص ٤٠؛ *اُسد الغابة*، ج ٣، ص ٥٩٢ و ٦٠١. جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ١، ص ١١٨، داستان لیلةالمبیت و ایثار و فداکاری امیرالمؤمنین نسبت به رسول‌الله.

[2] رجوع شود به ص ١٨٦.

[3] *امام شناسی*، ج ١٣، ص ٥٢ و ٦٥ و ٧٤ و ٧٩ «پایداری علی علیه السّلام و فرار أبوبکر و عمر و عثمان در احد».

[4] *تفسیر القمی*، ج ١، ص ٢٨٤:

«و کانَت نَسیبَةُ بِنتُ کَعبٍ المازِنِیَّةُ تَحْنُو التُّرابَ فی وُجُوهِ المُنهَزِمِینَ و تَقُولُ: "أینَ تَفِرُّونَ عن اللَهِ و عن رسولِهِ؟!" و مَرَّ بها عُمَرُ فقالت له: "وَیلَکَ! ما هذا الَّذِی صَنَعتَ؟!" فقال لها: "هذا أمرُ اللَه."»

المغازی، واقدی، ج ٣، ص ٩٠٤:

«و کانت أمُّ‌الحارث الأنصاریّة أخَذَت بخِطامِ جَمَلِ أبی‌الحارث زوجِها، و کان جَمَلُهُ یُسمَّی المِجسارَ، فقالت: "یا حارُ! تترُکُ رسولَ اللَه صلّی اللَه علیه [و آله] و سلّم؟!" فأخَذَت بخِطامِ الجمل، و الجمل یُریدُ أنْ یَلحَقَ بأُلّافِه و الناسُ یُوَلّون مُنهَزِمینَ، و هی لا تُفارِقُه. فقالت أمُّ‌الحارث: "فمرَّ بی عمرُ بنُ الخَطّاب، رضی اللَه عنه." فقالت أمُّ‌الحارث: "یا عمر، ما هذا؟!" فقال عمر: "أمرُ اللَه."»

ترجمه: «امّ‌حارث انصاریّه مهار شتر شوهر خود، أبی‌حارث را که نامش مجسار بود گرفت و گفت: "ای حارث! رسول خدا صلّی

شمشیر است، و شمشیر به بدن امیرالمؤمنین هم دارد می‌خورد؛ در جنگ اُحد نود زخم برداشت، زخم‌های کاری؛ به‌طوری بود که امیرالمؤمنین روی زمین می‌افتاد.[1] در روایت داریم که جبرائیل می‌آمد زیر بال امیرالمؤمنین را بلند می‌کرد: «علی برخیز که پیغمبر غیر از تو کسی را ندارد!»[2] جنگ که تمام شد امیرالمؤمنین در بستر افتاد و بدن آن حضرت را فتیله فتیله گذاشتند. تمام سر تا پای حضرت، زخم‌های فتیله‌دار بود برای اینکه جراحت دارد.[3]

در مقام ایثار و فداکاری در مورد رسول اکرم و دین خدا، لیلةالمبیت و دفاع آن حضرت را از رسول‌اللَه در جنگ بدر و در غزوهٔ اُحد و سایر غزوات [میزان قرار می‌دهند].

طرز فکر بعضی اصحاب در جنگ احزاب و عملکرد امیرالمؤمنین علیه السّلام

در جنگ احزاب، شنیدنی است که چه خبرها بوده است! ﴿وَتَظُنُّونَ بِٱللَهِ ٱلظُّنُونَا﴾،[4] مسلمان‌ها می‌گفتند: «بیایید محمّد را بگیرید و تسلیم کنید و جان خودتان را به سلامت ببرید!»[5]

﴿مَّا وَعَدَنَا ٱللَهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورًا﴾؛[6] «آنچه خدا و رسول به ما وعده کرده‌اند (که فتح می‌کنیم!) همه‌اش دروغ بوده است!»

در اینجا که نفَس از کسی درنمی‌آید، امیرالمؤمنین می‌گوید: من برای دفاع می‌روم! از کسی نمی‌تواند نفس دربیاید!! نه اینکه نفس درنمی‌آید، بلکه ﴿وَبَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ﴾[7] است؛ وقتی آدم خیلی می‌ترسد، این ریه و شش و قلب، خودش را طرف بالا می‌کشد و انسان را خفه می‌کند. افرادی که از ترس می‌میرند، به‌خاطر همین است. در چنین موقعیّتی امیرالمؤمنین رفت.

الله علیه [و آله] و سلّم را رها می‌کنی؟!" پس مهار شتر را گرفت درحالی‌که شتر می‌خواست به شتران دیگر ملحق شود و مردم که منهزم و از هم پاشیده شده بودند فرار می‌کردند، امّا او شتر را رها نکرد. امحارث گفت: "عمر بن خطاب ـ رضی الله عنه ـ از کنار من عبور کرد." امّحارث گفت: "ای عمر! این چه کاری است که می کنی؟!" عمر گفت: "امر خداست."» (محقّق)

[1] *تفسیر القمی*، ج ۱، ص ۱۱۶.

[2] *أُسد الغابة*، ج ۳، ص ۵۹۴: «عن سعید بن المسیِّب قال: "لقد أصابت علیًّا یومَ أُحُدٍ ستَّ عشرةَ ضربةً، کلُّ ضربةٍ تُلزِمُه الأرضَ، فما کان یَرفَعُه إلّا جبریلُ علیه‌السّلام."»

مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ابن‌شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۴۰.

[3] *سعد السّعود*، ص ۱۱۲؛ *بحار الأنوار*، ج ۴۰، ص ۱۱۴.

[4] سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰. *رساله مودت*، ص ۱۱۵: «و شما اصحاب، به خدای خود سوء ظنّ بردید!»

[5] *تفسیر القمی*، ج ۲، ص ۱۸۲؛ *الکشّاف عن حقائق غوامض التّنزیل*، ج ۳، ص ۵۲۸: «... ارجعوا کفارًا و أسلموا محمّدًا، و إلّا فلیست یثرب لکم بمکان.»

[6] سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۲.

[7] سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰.

شخصیّت خبیث مخالفین امیرالمؤمنین در جنگ‌ها

امّا بعضی‌ها وقتی مجلس است و مسجد است، نه جنگی و نه نزاعی، می‌آید شمشیرش را می‌کشد: «یا رسول‌اللَه، بگو من این عرب را الآن گردن بزنم!» عرب بیچارهٔ مسکین را گرفته و آورده است که: «بگو من گردنش را بزنم!» می‌دانید چه کسانی می‌گفتند؟[1] مخالفین امیرالمؤمنین! آن‌وقتی که در میدان جنگ بودید، رنگ‌ها پریده بود و دل‌ها می‌طپید و با همدیگر می‌گفتید که: بگیریم محمّد را تسلیم کنیم و جان خود را به سلامت ببریم![2] حالاکه می‌آیید در مجلس و در مسجد، اینجا شجاعتتان گُل می‌کند و شمشیر از نیام کشیده می‌شود که: یا رسول‌اللَه، اجازه بده ما از دین دفاع کنیم!

هرچه عمل انسان به عمل امیرالمؤمنین علیه السّلام نزدیک‌تر، آن عمل صحیح‌تر و سنگین‌تر

و به‌طورکلی در تمام صفات و افعال، آن حضرت را شاخص می‌گیرند و اعمال امّت و شیعیان را با اعمال

---

[1] *الطّبقات الکبریٰ*، ج ٤، ص ١٠٢:

«المقداد بن عمرو قال: أنا أَسَرتُ الحکمَ بنَ کیسانَ؛ فأراد أمیرُنا ضَربَ عُنُقِه فقُلتُ: دَعْهُ نَقدُمُ به علیٰ رسولِ‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم! فقدِمنا فجعل رسولُ‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یدعوه إلی الإسلام، فأطال. فقال عمر: "علا مَ [علیٰ مَ] تُکلِّم هذا یا رسول‌اللَه؟! و اللَه لا یُسلِمُ هذا آخِرَ الأبد! دَعنی أضرِبُ عُنُقَه و یَقدُمُ إلی أمِّه الهاویة!" فجعَل النبی لایقبَل علیٰ عُمَرَ حتّی أسلم الحَکَمُ.»

ترجمه: «مقداد بن عمر گوید: من حکم بن کیسان را اسیر کردم. امیر ما خواست گردنش را بزند، به او گفتم: دست نگه دار تا او را نزد رسول‌الله ببریم! وی را نزد رسول‌الله بردیم و حضرت او را دعوت به اسلام می‌فرمود و این دعوت طول کشید. عمر گفت: "بگذار گردنش را بزنم تا به اصل خود که آتش است برگردد!" پیغمبر قبول نمی کردند تا اینکه حَکَم اسلام آورد.» (محقّق)

[2] *تفسیر القمی*، ج ٢، ص ١٨٢:

«فَوافَی عَمرُو بنُ عَبدِ وُدٍّ و هُبَیرَةُ بنُ وَهبٍ و ضِرارُ بنُ الخَطّابِ إلی الخَندَقِ، و کانَ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم قد صَفَّ أصحابَهُ بَینَ یَدَیهِ؛ فَصاحُوا بِخَیلِهِم حَتّی طَفِرُوا الخَندَقَ إلی جانِبِ رسولِ‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فَصارُوا أصحابُ رسولِ‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم کُلُّهُم خَلفَ رسولِ‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، و قَدَّمُوا رَسولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بَینَ أیدِیهِم. و قالَ رَجُلٌ مِنَ المُهاجِرِینَ، و هُوَ فُلانٌ لِرَجُلٍ بِجَنبِهِ مِن إخوانِهِ: "أ ما تَرَی هَذا الشَّیطانَ عَمروًا! لا وَاللَهِ ما یُفلِتُ مِن یَدَیهِ أحَدٌ فَهَلُمُّوا نَدفَعْ إلَیهِ مُحَمَّدًا لِیَقتُلَهُ و نَلحَق نَحنُ بِقَومِنا!»

ترجمه: «عمر بن عبدود و هبیره بن وهب و ضرار بن خطاب به سمت خندق آمدند درحالی‌که رسول‌الله اصحابش را به صف کرده بود، این سه نفر بر اسبان فریاد کشیدند تا اینکه به این طرف خندق (طرف مسلمین) پریدند. تمام اصحاب عقب رفتند و پشت رسول‌الله پناه گرفتند و ایشان را جلوی خود قرار دادند. یکی از مهاجرین که فلانی بود، به یکی از دوستانش گفت: "این شیطان (عمرو) را می‌بینی؟ به خدا قسم هیچ‌کس از دست او نجات پیدا نمی‌کند؛ بیایید محمّد را تسلیم اینها کنیم تا او را بکشد و ما هم نزد قوممان برگردیم!»

(بنا بر اشارهٔ کتاب *سلیم*، ج ٢، ص ٧٠١، گویندهٔ این حرف، عمر بوده است) (محقّق)

او اندازه‌گیری می‌کنند؛ عمل هر کس به عمل آن حضرت نزدیک‌تر و عقربهٔ میزانیّهٔ عمل‌سنج، نمازسنج، جهادسنج، زکات‌سنج، قرآن‌سنج، ایثارسنج، عبودیّت‌سنج و... نزدیک عمل آن‌حضرت قرار گرفت، آن عمل صحیح‌تر و سنگین‌تر است؛ و اگر فرضاً کسی عملی انجام داد که از هر جهت صددرصد خالصًا لوجه‌اللَه‌الکریم بوده باشد، عقربهٔ عمل‌سنج روی عمل آن حضرت قرار می‌گیرد و در این صورت، آن کس فانی در مقام ولایت او شده است، و هنیئاً له! و اگر هیچ عمل خوبی نداشت، عقربه در آن‌طرف که طرف مقابل است، واقع می‌شود؛ و افرادی که عمل دارند ولی مشوب است، در این بین به‌حسب اختلاف و درجهٔ اخلاص و غیر اخلاص قرار می‌گیرند. و لذا هر کس در روز قیامت مقام و منزلتی خاص دارد. این راجع به میزان‌بودن آن حضرت.

و امّا راجع به اینکه آن حضرت صراط هم هست، ما در آن هم مفصّل بحث کردیم: «السّلام علی الصّراط الواضح و النّجم اللّائح.»[1]

ما چند شب در صراط بحث کردیم، و دو شب هم در میزان. و بحمداللَه تبارک و تعالیٰ بحث میزان را در همین‌جا خاتمه می‌دهیم. و ما از بحث معاد در این ماه مبارک رمضان چند بحث کردیم: بحث قیام و بحث حشر و نشر و عرض و تطایر کتب و شهادت و صراط و میزان. چند بحث دیگر ماند: یکی بحث شفاعت؛ و یکی بحث حساب؛ و یکی بحث جزاء؛ و یکی بحث اعراف؛ و یکی بحث لحوق؛ و یکی بحث بهشت؛ و یکی بحث جهنّم؛ این بحث‌ها مانده است. اگر خداوند تبارک و تعالی توفیق داد، بعد از ماه مبارک در شب‌های سه شنبه یا روزهای جمعه، همین‌ها را دنبال می‌کنیم تا إن‌شاءاللَه این بحث‌های معادمان تمام بشود و بعد برویم سر مباحث دیگر.

إن‌شاءاللَه امیداوریم که خداوند به همهٔ ما توفیق بدهد؛ و از هر جهت اعمال ما را خالصاً لوجهه‌الکریم قرار بدهد؛ اعمال ما، افکار ما، نیّات ما را از شوائب ریا، خودپسندی و شخصیّت‌طلبی خارج کند و همه را برای خودش قرار بدهد؛ و ما را از شیعیان واقعی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در دنیا و آخرت قرار بدهد؛ بمحمّدٍ و آله الطّاهرین، صلّ علی محمّدٍ و آله أجمعین!

اللَهم صلّ علی محمّدٍ و آل محمّد

---

[1] *المزار*، شهید اوّل، ص ٤٧. *معاد شناسی*، ج ٧، ص ٣٠٥: «سلام باد بر راه روشن و ستاره فروزان!»